بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه بیستم تاریخ: ۸۷/۸/۱۲

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

درباره آیه ۱۱۸ سوره توبه سوره نهم قرآن مجید {وعلی الثلاثة الذین خلّفوا حتّی إذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم أنفسهم و ظنّوا ان لا ملجاء من الله إلاّ الیه ثمّ تاب علیهم لیتوبوا إنّ الله هو التّواب الرحیم} عرض کردیم از این آیه چند مطلب استفاده می‌شود اوّل اینکه جهاد واجب بوده است که آن سه نفر که تخلف کردند (کعب بن مالک، مرارة بن ربیع و هلال بن امیّه) ودر عرصه جهاد تبوک حاضر نشدند و پیغمبر(صلی الله علیه وآله و سلم) بعد از نزول این آیه برنامه‌ای به‌وجود آورد که کل جامعه نسبت به آنها با انزجار و تنفر مواجه شوند، خوب اگر جهاد واجب نبود پیغمبر(صلی الله علیه وآله و سلم) چنین کاری انجام نمی‌داد که جامعه را بر علیه چند نفر بسیج کند که آنها سلام کنند و پیغمبر جواب ندهد و مردم نیز جواب ندهند و مردم با چهره درهم کشیده با آنها برخورد کنند خوب مسلماً این دلیل آن است که جهاد واجب بوده است. بحثی وجود دارد که اگر امام و زعیم وقت به مردم بگوید باید درجهاد باشید، باید باشند.

مطلب دوم این است که درس بزرگی در زمینه امر به معروف و نهی از منکرکه کسانی که منکر را مرتکب می‌شوند و کسانی که معروفی را ترک می‌کنند جامعه باید نسبت به آنها توجه داشته باشد بی‌تفاوت نباشد یکی از مراتب نهی از منکر همین است که باید با چهره درهم کشیده که حاکی از تنفر باشد با آنها برخورد کنند خوب اگر این جریان در جامعه عملی شود و در هر فضا پیاده شود اثر بسیار زیادی دارد در اینکه منکر ترک شود و معروف عملی شود این مطلب در این آیه بشدت واضح و روشن است که با برنامه‌ای که پیغمبر(صلی الله علیه وآله و سلم) اجرا کرده‌اند استفاده می‌کنیم ما در بحث امر به معروف و نهی از منکر با توفیق پروردگار بعد از جهاد بحث خواهیم کرد و بنده معتقدم نسبت به جهاد و امر به معروف و نهی از منکر فقهای ما عنایت نداشتند ما نمی‌خواهیم از آنها انتقاد کنیم ما تمام برکات خودمان را در نتیجه کوشش‌های فقهای گذشته می‌دانیم شاید زمان مقتضی نبوده و الّا یک موضوعی که با این همه آیات قرآن که ما داریم می‌خوانیم با این همه روایات، با این همه اهمیت، با این همه نوعیّتی که جهاد در اسلام دارد خیلی خیلی مختصر نوشته شده مباحث آن بسیار کم است خیلی از مطالبی که می‌شد از آیات قرآن، از روایات استفاده کرد استفاده نشده درباره جهاد کتابی که می‌توانسته‌اند ننوشته‌اند یا در مورد امر به معروف و نهی از منکر که نیز همین طور است، این دو مطلب بسیار در اسلام مهم است ولی در کتب فقهای ما بر اساس زمانی که داشتند آن عنایت لازم در مورد بحث ما به‌وجود نیامده، نیامده که کار به اینجا رسیده خلاصه استفاده‌ای میشود کرد که بعدا بحث می‌کنیم که امر به معروف و نهی از منکر متفرع بر احتمال تأثیر است اقلاً احتمال تأثیر را ما باید بدهیم جایی که بدانیم تأثیر ندارد وظیفه نداریم امّا اگر احتمال تأثیر داشته باشد مراتب دارد، مرتبه اول به تذکر و ملایمت و لسانی است بعد فعالیت با دست و قدرت برای جلوگیری ولی قبل از همه اینها به قلب مربوط می‌شود افرادی که متوجه شدند در جامعه منکری انجام شده از فردی یا افرادی باید نسبت به آن متنفر باشند ناراحت باشند منزجر باشند و این کراهت قلبی خودشان را ابراز کنند که ابراز همین کراهت قلبی خودش خیلی اثر دارد در نهی از منکر و امر به معروف، این موضوع درکتاب امر به معروف بعداً خواهد آمد ما به مناسبت همین بحث یک بابی را ذکر کردیم که باب هفتم از ابواب امر و نهی در وسائل جلد ۱۱، صفحه ۴۱۴، از وسائل ۲۰ جلدی، خبر سوم این باب بود از کافی نقل می‌کند {عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب} که به نحو مطلق حسین بن محبوب است تا اینجا اینها را می‌شناسیم که چهره‌های شناخته شده و خوب‌اند{خطّاب بن محمد}که توثیق نشده است {عن الحارث بن المغیرة} این ثقه است و بسیار جلیل القدر است ازطبقه چهارم است.شناخت طبقات تأثیر زیادی در علم رجال و شناخت سند حدیث دارد، شاگردان پیغمبر(صلی الله علیه وآله و سلم) طبقه اول‌اند مثل ابوذر و غیره، شاگردان اینها طبقه دوم، شاگرد شاگرد طبقه سوم، طبقات به ترتیب استاد و شاگرد تنظیم شده، این طبقه ها را آیت الله بروجردی(اعلی الله مقامه) در تمام روایات در نظر داشتند و مطرح می کردند که بر اساس استاد و شاگرد تنظیم شده است که خود آقای بروجردی طبقه ۳۶ بودند ما طبقه ۳۷ هستیم، روی این اساس کلینی طبقه نهم است، صدوق طبقه دهم است، شاگردان صدوق طبقه یازدهم، شیخ طوسی طبقه دوازدهم است و هکذا.

این الحارث بن المغیره جزء طبقه چهارم است، ثقه است و ثقه است، نجاشی وکشّی همه او را توثیق کرده‌اند {أنّ ابا عبدالله علیه السلام قال} حضرت ابی عبدالله به الحارث بن المغیره فرمود{لأحملنّ ذنوب سفهائکم الی علمائکم} فرموده من گناه سفهاء شما را به گردن علماء شما می‌گذارم این حدیث را از این جهت بیشتر ما خواندیم که آن وظیفه

علماء را بیان می‌کند که چقدر موضوع امر به معروف و نهی از منکر سنگین است علماء هر چند از جهتی دارای فضیلت زیادی هستند مخصوصا فقهاء، امام جواد(علیه السلام) فرمودند {التفقّه ثمن لکل غالٍ و ثلّم الی کل عالٍ} تفقه بهای هر چیز گرانبهاست آنقدر تفقه ارزش دارد که هر چیزی که پیش شما گرانبها است مانند جوانی، سلامت بدن، مال، اگر انسان اینها را در برابر تفقه بدهد ارزش دارد {ثلّم إلی کل عالٍ} تفقه نردبانی است برای نیل به هر درجه و مقام بالاتر، امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرمایند {رکعة یصلیها الفقیه أفضل من سبعین ألف رکعة یصلیها العابد} یک رکعت نماز فقیه بخواند از هفتاد هزار رکعت نمازی که عابد بخواند بالاتر است و بالاخره{اذا کان یوم القیامة و وضعت الموازین توزن دماء الشهداء مع مداد العلماء و یرجّح مداد العلماء علی دماء الشهداء} این فضیلت علم است ولی از طرفی هم علماء وظیفه‌شان خیلی سنگین است در همان خطبه شقشقیة حضرت امیر(علیه‌السلام) {و ما أخذ الله علی العلماء ألاّ یقاروا علی کظّة ظالمٍ و لا سغب مظلومٍ} خداوند از علما پیمان گرفته در برابر مظلوم و ظالم آرام ننشینند هر وقت ببینند در یک جامعه‌ای مظلومی است و ظالمی است نبایستی آرام و قرار داشته باشند این یکی از وظایف علماء است. از پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم {اذا ظهرت البدع فی أمتی و علی العالم أن یظهر علمه و إلاّ فعلیه لعنة الله} هر چیزی که در جامعه بوجود بیاید بر خلاف موازین دین باشد عالم باید حرف بزند باید اظهار وجود کند نهی از منکر کند {والاّ فعلیه لعنة الله} این عالم در برابر منکر و ظلم وظیفه‌اش با دیگران خیلی فرق دارد، نهی از منکرش هم خیلی مؤثر است، امر به معروفش هم خیلی مؤثر است چون بالاخره مردم بر اساس فرهنگ اسلامی، علماء را وارث پیامبر و ائمه علیهم السلام می‌دانند با همان دید به ما نگاه می‌کنند بنابراین وظیفه ما بسیار بسیار سنگین است در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام {الامراء حکّام علی الناس و العلماء حکّام علی الملوک} یعنی امراء و زمامداران در مردم نفوذ دارند و تأثیر گذارند ولی علماء در امراء نفوذ دارند یعنی شما نفوذ دارید در کسانی که در مملکت سمت و مقامی دارند خودتان را کنار نکشید خودتان را کم حساب نکنید شما نفوذ دارید بر امراء، امراء هم بر مردم، بنابراین شما هم بر مردم نفوذ دارید هم بر امراء و کسانی که دارای منصب و مقام هستند. این است که وظیفه علماء سنگین است مثلاً یک نفر در یک جا مرتکب منکر شد یک فرد عادی از آن اظهار انزجار کند یا یک عالم اظهار انزجار کند، یک فرد عادی ارتباطش را با او قطع کند یا یک عالم ارتباطش را قطع کند آن عالم که ارتباطش را قطع کرد خیلی اثر گذارتر است این حدیث حدیثِ مهمی است {إنّ ابا عبدالله علیه‌السلام قال له حضرت ابی عبدالله علیه‌السلام به الحارث بن المغیرة فرمودند {لأحملّن ذنوب سفهائکم علی علمائکم} گناه سفهاء شما را بر گردن علماء شما می‌گذارند، همه حدیث را وسائل نقل نکرده مقداری از حدیث را نقل کرده {الی أن قال ما یمنعکم إذا بلغکم علی رجل منکم ما تکرهون} (البته در پاورق وسائل مدرک هست که اصل حدیث از کجاست کسی بخواهد همه حدیث را ببیند باید به آن پاورقی مراجعه کند)یکی از مشکلات وسائل این است که تقطیع کرده است چه چیزی مانع شماست وقتی شنیدید از کسی چیزی که خوشتان نمی‌آید {و ما یدخل علینا به الأذی} اگر شنیدید از کسی که کاری انجام می‌دهد که به ما اهل بیت اذیت و ناراحتی از آن جهت وارد می‌شود {انْ تأتوه فتؤنّبوه و تعذّلوه} سراغ او بروید و او را توبیخ کنید {فتؤنّبوه} تأنیب یعنی توبیخ کردن و او را ملامت کنید {و تعذّلوه و تقولوا له قولاً بلیغاً} با او صحبت کنید ولی صحبت بسیار قاطع و رسا که قدرت شما را بفهمد{قلت جعلت فداک إذا لا یقلبون منّا} این شخص گفت یابن رسول الله {جعلت فداک} ما اگر این طور برخورد کنیم از ما قبول نمی‌کند {قال أهجروهم و اجتنبوا مجالسهم} اگر قبول نکردند مراوده خودتان را با آنها قطع کنید و با آنها رفت و آمد نکنید. این همان است که عرض کردیم دلالت دارد بر مرتبه‌ای از نهی از منکر، البته این نهی دارای مراتبی است که این یکی از مراتب آن است.

صاحب وسائل بعد از نقل خودشان می‌گوید {و رواه ابن ادریس فی آخرالسرائر} یک مطلب مهم این است که وقتی به وسائل مراجعه می‌کنید می‌بینید گاهی صاحب وسائل خبر را که نقل می‌کند بعد می‌گوید{و رواه فلان}، در این خبر می‌گوید ابن ادریس نقل کرده است.

ابن ادریس مؤسس حوزه حلّه می‌باشد که فارغ التحصیل‌های این حوزه محقق و علّامه و... می‌باشند از این جهت کارش مهم است.در دست ابن ادریس یک کتابهای بوده از رواة بزرگ، آنچه در دست ایشان بوده در دست شیخ طوسی و کلینی نبوده است به آنها می‌گویند مستطرفات السرائر درآخر سرائر استطراف کرده وآنها را ذکر کرده است، آقای بروجردی (ره) که عنایت زیاد داشتند به کتب ایشان می‌فرمودند این مستطرفات السرائر خیلی مهم است برای اینکه این معلوم می‌کند ایشان به یک مرکزی دست پیدا کرده و کتبی از رواة را آنجا دیده است و معلوم می‌شود این اصول و این کتب در دست شیخ طوسی و کلینی و صدوق نبوده و لذا ما روایتی در آنجا می‌بینیم که در کافی و تهذیب و استبصار و من لا یحضره الفقیه نیست، این است که صاحب وسائل

اینگونه می‌گوید همین خبر را ابن ادریس در آخر سرائر نقل کرده در مشیخه نقل کرده است، مشیخه به آن کتابی می‌گفتند که شیوخ را در آنجا ذکر می‌کردند و روایات آنها را.

خلاصه این کتاب در دست این ادریس بوده و همین خبرکه خواندیم ما از کافی خواندیم ولی معلوم می‌شود این خبر با این سند که می‌رسد به الحارث بن المغیره این در دست ابن ادریس هم بوده، این را ما نسبت به آن آیه ذکر کردیم و از آن درباره وجوب جهاد استفاده می شود و ما داریم بحث می‌کنیم با توجه به آیات قرآن .

این طور که عرض کردیم نهی از منکر مراتبی پیدا می‌کند اول اینکه انسان قلبا(هر مؤمنی)که اطلاع پیدا کند منزجر شود ناراحت شود این اولین مرتبه‌اش است بعد با زبان و ملایمت و با اتمام حجت و اگر نشد می‌رسد به قدرت (ایدیهم) این است که در نهج البلاغه حضرت امیر علیه السلام در کلمات قصار همین سه مرتبه را برای نهی از منکر و امر به معروف نقل کرده در کلمات قصار شماره ۳۶۶ حضرت امیر در آنجا فرموده‌اند که{فمنهم المنکِر للمنکَر} امیرالمؤمنین اشخاص را چند قسمت می‌کند بعضی هستند که نهی از منکر می‌کنند هم با دست و هم با لسان و هم با قلب، قلباً هم از منکر منزجر است، لساناً هم بیان و نصیحت و اتمام حجت دارد و با ید اعمال قدرت و جلوگیری می باشد و می‌رسد به ضرب و جرح و گاهی هم شاید به قتل برسد{فمنهم المنکر للمنکر} یعنی بعضی از مردم، مسلمانان منکِر منکَراند{بیده و لسانه و قلبه} نهی از منکر می‌کنند هم با قلبشان هم با لسانشان هم با دستشان، این را می‌فرمایند که این اشخاص مستکمل خصال خیرند، خصال خیر را به حدکمال رسانده‌اند چون در برابر منکر هم قلباً منزجراند، هم لساناً به نصیحت و بیان پرداختند و هم با قدرت و ید خودشان به ازاله منکر اقدام کردند این قبیل افراد که هر سه مرتبه را دارند خودشان را محیا کرده اند به انجام هر سه و این خصال خیر است یعنی هر سه را به حد کمال دارند بعضی هستند قلباً منزجراند ولی لساناً انجام نمی‌دهند خوب او دو مرتبه را کم دارد بعضی قلباً و لساناً، یداً را کم دارند حضرت تمام اقسام را فرمودند آخرش این است {و منکم تارک لانکارالمنکر بلسانه و قلبه و یده فذلک میت الاحیاء} ولی کسی که هیچ کدام ازاین ابعاد را ندارد بی‌تفاوت و ساکت است انکار منکر را نه به قلب دارد نه به لسان نه به قلب حضرت می‌فرمایند این آدم مرده است، آدمِ زنده یا مسلمانِ زنده نباید بی‌تفاوت باشد اگر واقعاً کسی تارک انکار منکر باشد {بلسانه و قلبه و یده و ذلک میتٌ الاحیاء}. به مناسبت بحثی که داریم این کلمات را عرض کردم امّا باز هم در نهج البلاغه که مطالب زیادی است اما باز هم یک موضوعی است سید رضی (رحمة الله علیه) در قم ۳۷۶ این که خواندیم ما رقم ۳۶۶ بود پشت سر این سید رضی اینطور دارد و{ عن ابی جحیفه} سید رضی هیچ گاه سند ذکر نمی‌کند امّا در اینجا ذکر کرده، ابی جحیفه از اصحاب حضرت امیر علیه‌السلام است اسمش وهب بن عبدالله است در کتب رجالی ما از آیت الله خوئی (اعلی الله مقامه) در معجم الرجال حدیث ایشان را ذکر کرده و خیلی تمجید کرده که از خواص اصحاب آن حضرت کسی است که نامش ابی جحیفة است این کنیه است امّا لقب وهب بن عبدالله است این از خواص است، {سمعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام یقول إنّ اول ما تغلبون علیه من الجهاد الجهاد بأیدیکم} حضرت امیر المؤمنین از آینده مسلمانان خبر داده‌اند و می‌گویند که شما مسلمان هستید و مسلمانان باید جهاد داشته باشد جهاد معمولی در کتاب نهی از منکر، جهاد با ید این یک مرتبه از جهاد است مرتبه دیگر جهاد با لسان است مرتبه دیگر جهاد با قلب است ولی بدانید در آینده اینها را از دست خواهید داد فرمودند {إنّ أوّل ما تغلبون علیه من الجهاد} اولین چیزی که نسبت به جهاد مغلوب خواهید شد و از دست خواهید داد {الجهاد بأیدیکم} جهاد بایدیکم که عزت مسلمانان در آن است از دست خواهید داد {ثم بألسنتکم} بعد ازآن کم‌کم جهادبالسنتکم را نیز از دست خواهید داد {ثم بقلوبکم} بعداً کم کم جهاد به قلوب را نیز از دست خواهید داد {کمن لم یعرف بقلبه معروفاً} ما توضیح خواهیم داد الان فقط کلام حضرت امیر را ترجمه می‌کنیم {کمن لم یعرف بقلبه معروفاً و لم ینکر منکراً} کسی که در دل معروف را نمی‌شناسد نسبت به معروف بی‌تفاوت است که انجام بدهد یا ندهد منکر را هم در دل انکار نمی‌کند این آدم دلش وارونه شده {قلب} وارونه شده {نجعل أعلاه أسفله و أسفله أعلاه} اعلی قلبش اسفل می‌شود و اسفل قلبش اعلی می‌شود این را در روایات زیاد داریم که گناه گاهی باعث می‌شود که انسان کم‌کم فرهنگش عوض شود.

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که مرتکب گناه شود در قلبش یک نقطه سیاهی ظاهر می‌شود این کنایه است در روحش یک نقطه سیاه ظاهر می‌شود اگر توبه کرد و آن نقطه تاریک را شستشو داد دوباره دل به همان حالت اول به حالت شفّافیّت و صفای خودش برمی‌گردد اگر توبه نکرد گناه روی گناه می‌آید و{جعل}اعلی قلبش اسفل و اسفل قلبش اعلی یعنی آنقدر گناه روی گناه آمد و توبه هم نکرد قساوت و شقاوت در او شدت پیدا می‌کند و فرهنگش عوض می‌شود گناه کردن برایش مثل آب خوردن می‌شود اصلاً قبح گناه از دلش زائل می‌شود این همان عوض شدن فرهنگ است بعضی همین

طوراند یعنی طوری می‌شوند که ارتکاب گناه برایشان قبحی ندارد، در حدیثی بنده دیدم در إحیاء العلوم غزالی از پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم نوشته بود {اربعة الذنوب شرّ من الذنوب} چهار چیز در گناه از خود گناه مجازاتش و اثرش بالاتر است {الاستبشار و الإصرار و الافتحار و الاستحقار} این حدیث را که نقل می‌کنم شاید چهل سال قبل دیده باشم یکی از آنها این است که گناه کند و خوشحال باشد، این خوشحالی به گناه از خود گناه جرمش بالاتر است، دوم گناه کند توبه نکند و به گناه اصرار کند، سوم به گناه خودش افتخار کند چهار گناه خودش را کوچک بشمارد.

خلاصه حالا در اینجا حدیثی که حضرت امیر فرمودند خیلی عجیب است و خیلی مهم است فرمود اول چیزی که از دست خواهید داد { إنّ اول ما تغلبون علیه من الجهاد الجهاد بأیدیکم } جهاد که عزت و عظمت اسلامی است قرن‌هاست که در میان مسلمانان از دست رفته است {الجهاد بایدیکم} جهاد با ایدی را از دست دادید ولی بألسنه مدتی بود وعاظّ و خطباء با زبانشان می‌گفتند حالا کم کم آن هم از دست رفت یعنی قدرت‌هایی که بوجود آمدند به وعاظّ گفتند که دیگر حق ندارید فلان مطلب را بگویید، وقتی که نهی از منکر و جهاد را از دست دادند بایدیکم بعد هم بألسنة، جامعه و فرهنگ عوض می‌شود، مردم و بچه‌ها و نسل دوم و سوم دیگر معروف را منکر و منکر را معروف می‌دانند.{قلب} فرهنگ‌شان عوض می‌شود أعلی قلبشان أسفل می‌شود گناهان را که أسفل و پایین هستند بالا می‌شمارند و افتخار می‌کنند. این در کلمات قصار شمار ۳۶۷ بود.

در شرح خوئی که شرح بسیار خوبی برای این مطلب دارد، ایشان می‌گویند که جائرین و حکّام و مستبدین و مستکبرین همین کار را کردند اول جهاد را از مردم گرفتند بعد کم‌کم زبان خطباء را بستند، قلم‌ها را شکستند و کم‌کم فرهنگ مردم عوض شد در شرح خوئی جلد ۲۱ به رقم ۳۶۷.

شرح فی ضلال نهج‌البلاغه و ایشان چون در زمان خودمان بوده و بسیاری از دردها را در دل دارد که این شرح برای محمد جواد مغنیه است این تقریبا عموی آن مغنیه بود که چندی پیش او را صهیونیست‌ها در سوریه شهید کردند در جلد رابع به رقم ۳۷۴.